بسم الله الرحمن الرحیم

# تقریر سه لایه رسائل یک –پاییز 99

# بحث دوم: ذاتی بودن حجیت قطع

النساء : 79 ما أَصابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِك‏

نکاتی که در تقریر ارائه شده است فهم حقیر در سایه درس حضرت استاد است و صرفا انتساب نکات صحیح آن به ایشان قابل قبول است و اشکالات آن به نقصان فهم بنده بر می گردد.

# لایه اول: تقریر توضیحی فرامتنی

بسم الله الرحمن الرحیم

یکی از مشکلات در بسیاری از بحثهای علمی خلط مصادیق به خاطر تشابه عنوان است. این مشکل خاص علم خاصی هم نیست مثلا در حکمت نیز اطلاق لفظ وجود بر مصادیق مختلف موجب مشکلات متعددی شده است تا جایی که حکما را بر آن واداشته که مفصلا به تفکیک مصادیق وجود بپردازند. در علم اصول نیز که به تعبیر بسیاری موضوع آن حجت در فقه است این مشکل وجود دارد لذا شیخ انصاری رحمه الله بر آن شده است که از ابتدا برای مخاطبین روشن فرماید که حجت بودن قطع با حجت بودن حجج دیگر که واسطه ی منطقی برای حصول علم برای مخاطب هستند تفاوت نوعی دارد و نباید به آنها یکسان نگریست. بر همین اساس شیخ بزرگوار ما ابتدائا می فرمایند که حجیت و وجوب متابعت قطع، ذاتی است و علت آن هم کاشفیت ذاتی موجود در قطع است. البته باید توجه داشت منظور شیخ از قطع، قطع روان شناختی نیست زیرا قطع روان شناختی مثل شک روان شناختی می تواند دچار اختلالات روان شناختی شده و لذا در امثال کثیر الشک شارع ورود فرموده و شک او را ابطال نموده است. منظور شیخ از قطع قطع ناشی از کشف و تبیّن است که بلافاصله با کشف و تبین حاصل می شود، همان که در روایات شریفه به آن چنین اشاره شده است که اگر مطلب مثل خورشید برایت روشن است به آن شهادت بده. این قطع اصولا قابل نفی و اثبات شارع نیست چون زیربنای همه ی ادراکات شخص شناختهای قطعی و یقینی اوست که از انکشاف و تبین مطالب برای او حاصل می شود و مثل خشت اول بناست. نظیر آنکه در کلام گفته می شود که اگر حجیت عقل نفی شود حجیت شرع هم نفی می شود زیرا راهی برای رسیدن به شرع جز عقل نیست و هر که شرع را پذیرفته با عقلش پذیرفته و لذا لو انتفی العقل انتفیا معا کما قال نصیر الملة و الدین فی تجریده. در این جا هم اگر کشف ها و تبین ها و قطع های ناشی از انکشاف های کسی نفی شود دیگر سنگی روی سنگ بند نمی شود زیرا هر ورودی بخواهد به ذهن او وارد شود فقط در صورت قطع به ورود آن لحاظ می شود و این گزاره پیش فرض ذهنی اوست که کارکرد ذهنش بر اساس آن شکل گرفته است. بگذریم و به بیان شیخ بزرگوارمان برگردیم. شیخ در ادامه برای جداسازی اطلاق لفظ حجت بر قطع از مصادیق دیگر حجت که به معنای حد وسط هستند سه مثال زده تا مطلب روشن شود.

یکی برای حالتی که در آن ظن حد وسط است مثلا وقتی ظن را در مورد اجتناب از خمر حجت بدانیم مثلا در مورد این مایع خارجی به این گزاره می رسیم:

هذا مظنون الخمریه

و کل مظنون الخمریه یجب الاجتناب عنه

فهذا یجب الاجتناب عنه

یا مثلا اگر فتوای مفتی خاصی را حجت بدانیم در مورد فعل خاصی که مفتی ما به حرمت آن فتوی داده است به این گزاره می رسیم:

هذا الفعل مما افتی المفتی بتحریمه

کل ما افتی المفتی بتحریمه فهو حرام

هذا الفعل حرام

یا مثلا اگر قیام بینه را بر حرمت فعل خاصی حجت بدانیم در مورد فعل خاصی که برای حرمت آن بینه اقامه شده است به این گزاره می رسیم:

هذا الفعل مما قامت البینه علی کونه محرما

کل ما قامت البینه علی کونه محرما فهو حرام

هذا الفعل حرام

اما شیخ بزرگوار ما برای قطع هم در احکام و موضوعات دو مثال بیان می فرماید و نشان می دهد که رویه در قطع این گونه نیست که برای اثبات موردی که به آن قطع پیدا کرده ایم از حد وسط استفاده کنیم بلکه مستقیما حکم را بر موضوع بار می کنیم

مثلا نمی گوییم:

هذا معلوم الخمریه

کل معلوم الخمریه یجب الاجتناب عنه

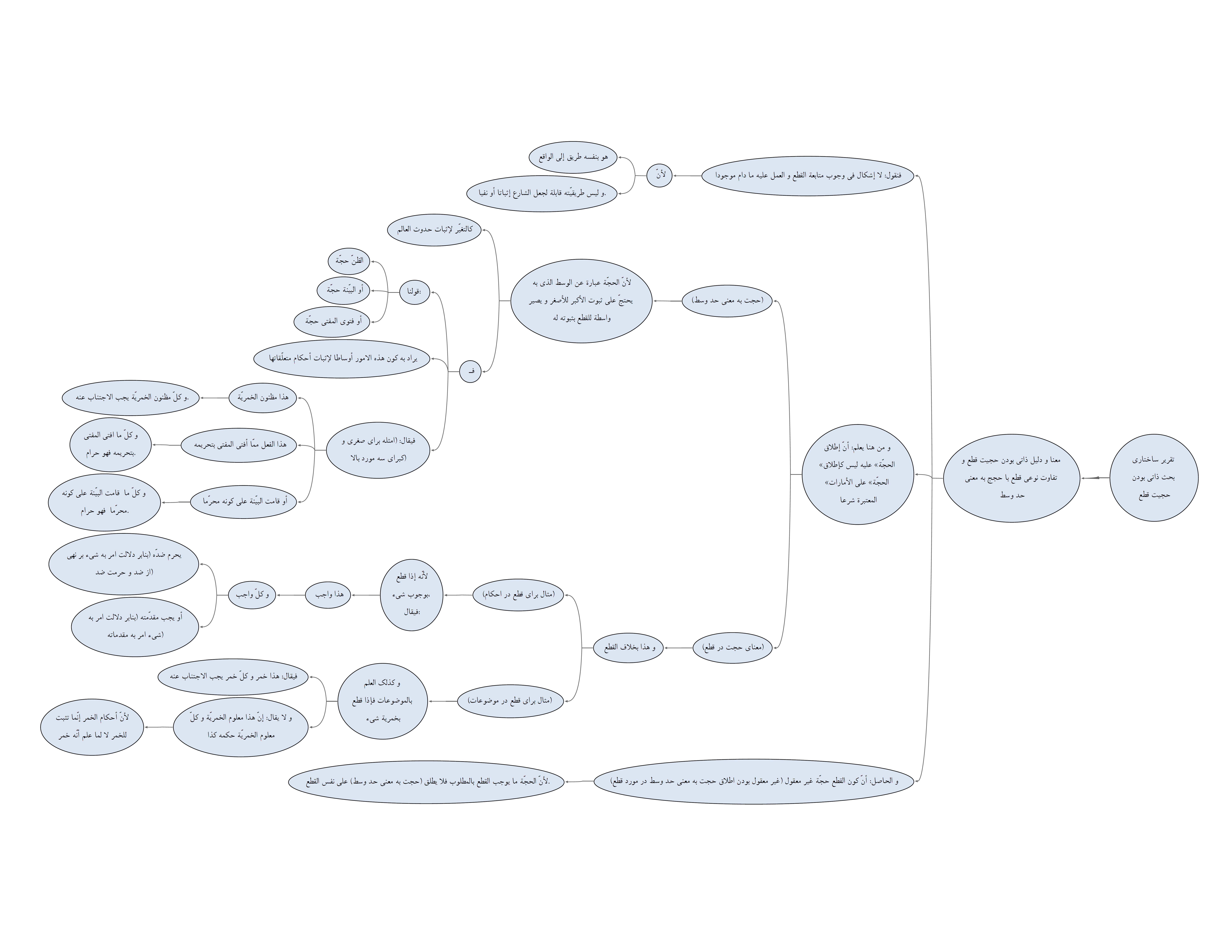
فهذا یجب الاجتناب عنه

بلکه می گوییم:

هذا خمر و کل خمر یجب الاجتناب عنه

نتیجه آنکه حجت بودن قطع نوعا با حجت بودن حد وسطها متفاوت است و اصولا قطع حد وسط قیاس قرار نمی گیرد.

# لایه دوم: تقریر ساختاری عبارت رسائل



# لایه سوم: تقریر توضیحی نکته گذاری عبارتی

## المقصد الأوّل في القطع‏

فنقول: لا إشكال في وجوب متابعة القطع و العمل عليه ما دام موجودا

لأنّ

هو بنفسه طريق إلى الواقع

و ليس طريقيّته قابلة لجعل الشارع إثباتا أو نفيا.

و من هنا يعلم: أنّ إطلاق «الحجّة» عليه ليس كإطلاق «الحجّة» على الأمارات المعتبرة شرعا

لأنّ الحجّة عبارة عن: الوسط الذي به يحتجّ على ثبوت الأكبر للأصغر و يصير واسطة للقطع بثبوته له كالتغيّر لإثبات حدوث العالم

فقولنا: الظنّ حجّة أو البيّنة حجّة أو فتوى المفتي حجّة يراد به كون هذه الامور أوساطا لإثبات أحكام متعلّقاتها

فيقال: هذا مظنون الخمريّة و كلّ مظنون الخمريّة يجب الاجتناب عنه.

و كذلك قولنا: هذا الفعل ممّا أفتى المفتي بتحريمه أو قامت البيّنة على كونه محرّما و كلّ ما كان كذلك فهو حرام.

و هذا بخلاف القطع؛ لأنّه إذا قُطع بوجوب شي‏ء فيقال: هذا واجب و كلّ واجب يَحرم ضدُّه أو يَجب مقدّمتُه.

و كذلك العلم بالموضوعات

فإذا قطع بخمرية شي‏ء فيقال: هذا خمر و كلّ خمر يجب الاجتناب عنه

و لا يقال: إنّ هذا معلوم الخمريّة و كلّ معلوم الخمريّة حكمه كذا

لأنّ أحكام الخمر إنّما تثبت للخمر لا لما عُلم أنّه خمر.

و الحاصل: أنّ كون القطع حجّة غير معقول

لأنّ الحجّة ما يوجب القطع بالمطلوب فلا يطلق على نفس القطع.